■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب‌امتیاز: سازمان صداوسیمای جمهوری اسلامی‌ایران ■ نخستین موسسه فرهنگی مطبوعاتی کشور دارای گواهینامه بین‌المللی ISO9001:2008

جام جم

■ شاپا: ISSN1735-3637
■ پایگاه اینترنتی: www.jjo.ir
■ www.jamejamdaily.ir
■ پست الکترونیکی: info@jamejamdaily.ir

■ تهران، بلوار میرداماد، جنب مسجد الغدیر، شماره ۱۲۹
■ تلفن: ۲۳۰۰۴۰۰۰ - ۰۲۱ ■ دورنگار تحریریه: ۲۲۲۲۶۲۵۲
■ سازمان شهرستان‌ها: ۴۵۸۹۷ ■ کد پستی: ۱۹۱۱۶۱۸۴۱۳
■ امور مشترکین: ۴۴۲۰۲۹۳۰ ■ سازمان آگهی‌ها: ۴۹۱۰۵۰۰۰
■ پیامک: ۳۰۰۰۱۱۲۴۰ ■ روابط عمومی: ۲۲۲۶۲۱۴۲
■ چاپ: به صورت همزمان در تهران و شهرستان‌ها (چاپخانه‌های روزنامه جام جم)

سه‌شنبه ۱۲ شهریور ۱۳۹۸ | ۳ محرم ۱۴۴۱ | ۲۰ صفحه | سال بیستم - شماره ۵۴۷۲ | استان تهران و البرز ۲۰۰۰ تومان - دیگر استان‌ها ۱۰۰۰ تومان | Tuesday - 2019 September 3

اوقات شرعی: اذان ظهر: ۱۳/۰۴ | غروب آفتاب: ۱۹/۳۰ | اذان مغرب: ۱۹/۴۸ | نیمه‌شب شرعی: ۰۰/۲۱ | اذان صبح (فردا): ۵/۱۱ | طلوع خورشید(فردا): ۶/۳۸

بازآرایی پیوستگی که در خلق عالم | بازآرایی چه و چه صنع او تمام | حسینیه جام جم ۱۳۷۹ ۱۴۲۱ | بازآرایی چه پیرایم عظیم اتفاق کز زمین | بنی نفخ صورت خاتم آغاز شکل اعظم

حدیث عشق

قال الحسین(ع): انا قتیل العبره
لا یذکرنی مؤمن الا بکی.
حسین بن علی(ع) فرمود: من کشته اشکم.
هیچ مؤمنی مرا یاد نمی‌کند مگر آن که (به خاطر مصیبت‌هایم) گریه می‌کند. (بحارالانوار، ج ۴۴)

ضیافت اشک

تنها سه ماه آخر عمر سه ساله‌اش
اندازه سه قرن فراز و نشیب داشت
مصطفی متولی

باکاروان

روز سوم محرم الحرام ۶۱ هجری:

- خریداری اراضی کربلا توسط امام حسین(ع) از اهالی نینوا
- برپایی خیمه‌های کاروان اباعبدا... در کربلا
- ورود سپاه عمر بن سعد شامل چهار هزار نفر از اهل کوفه به کربلا

وقت سلام

السَّلامُ عَلَیک یا مَنْ رِضَاهُ مِنْ رِضَی الرَّحْمَنِ وَ سَخَطُهُ مِنْ سَخَطِ الرَّحْمَنِ
سلام بر تو؛ ای آن که خشنودی‌اش از خشنودی خدای رحمان و خشمش از خشم خدای رحمان است.
فرازی از زیارت ششم امام حسین(ع)

خون و القلم

مراقب باش عموجان! زمین خار دارد...

حامد عسکری
شاعر و نویسنده

نه دوربین دارم، نه ضبط صوت. پرت شده‌ام به هزار و چندصد سال پیش جایی حوالی سال ۶۱ هجری، من یك کاتبم از سرزمین پارس. آمده‌ام که ببینم و بنویسم. تازه از کوفه برگشته‌ام. بیرون آمدنا از شهر مسیر بازار را انتخاب کرده‌ام، بازار آهنگرها، هوای بازار داغ است همه کوره‌ها روشن‌اند، شمشیرسازها و نیزه‌فروش‌ها وقت سر خاراندن ندارند، سفارش تازه قبول نمی‌کنند، ساخت داس و قیچی و بیل را کنار گذاشته‌اند، فقط شمشیر، نیزه، خنجر و زنجیر می‌سازند. شمشیرهای گداخته و آبدیده عربی که شهره جهانند. ترس به جانم ریخته، از کوفه زده‌ام بیرون؛ رمل است و بیابان. غروب می‌رسیم کنار کاروانی که گویا یك قبیله‌اند.

چند خیمه روی یال تپه‌ای زیتونی رنگ علم کرده‌اند.

جایی حوالی فرات، سکوت سرمه‌ای شب را گاهی صدای شیهه اسبی چاك می‌دهد، گاهی صدای خنده رهای دخترکانی معصوم و گاهی صدای گریه طفلی نوزاد با پس‌زمینه موسیقی صدای زلال فرات. نرمه نسیمی هم گاهی می‌خزد روی سطح برنجی زنگوله‌ها و چرت شترها را می‌پراند. قافله‌سالار باید مرد مهربانی باشد که همه قبیله‌اش را به سفر آورده است. محرم است، اول سال، مرد خواسته شروع سال را برای دخترهایش، برای خانواده‌اش با سفر شروع کند، حال کاروان خوب است. از آن حال خوب‌هایی که دلشوره به جانت می‌افتد که نکند این جمع با اتفاقی پریشان شود. از کوفه که می‌آمدم توی راه مرد بادیه نشینی می‌گفت قرار است یك کاروان برسد. می‌گفت کوفیان نامه نوشته‌اند بیا! راه افتاده و آن‌گونه که صحراشناسان و راه بلدها می‌گویند الان باید جایی حوالی کربلا باشند.

پیرمرد می‌گفت خورجین خورجین نامه رفته به سمت حسین که بیا به‌رهایمان تازه زاییده‌اند و نخل‌ها به ثمر نشسته‌اند.
بیا که جان، فرش قدمت کنیم.
بیا که منتظریم.
دلم می‌خواهد بروم جلو بگویم با حسین کار دارم، بگویم پیرمرد صحرانشین این‌گونه می‌گفت، بگویم شمشیرسازها وقت سر خاراندن ندارند.
بگویم توی شهر دو جفت نعل تازه پیدا نمی‌شود. همه را یا بسته‌اند روی سم اسب‌ها یا احتکار کرده‌اند برای روز مبادا، هم می‌ترسم هم رویم نمی‌شود. من ۱۴۰۰ سال این‌ورتر ایستاده‌ام. دخترکی از خیمه بیرون می‌دود.
دخترك در گاوگم شب و کورسوی نور خیمه‌ها قد و بالایی سه ساله دارد.
شاداب از خیمه فاصله می‌گیرد مثل پروانه‌ای که از گلی فاصله می‌گیرد.
رشید مردی بالابلند دنبالش می‌دود.
صدا در دشت می‌پیچد مراقب باش عموجان.
زمین خار دارد. کفش بپوش... من دارم می‌نویسم. با مرکب خون بر کاغذهایی که از ورق‌های فولادی شمشیرسازهای کوفه داغ‌ترند! یادم باشد برای به سلامت رسیدن این قافله صدقه کنار بگذارم....]

طف

کشتن به‌دست خویشتن

امید مهدی‌نژاد
شاعر و نویسنده

روایت روز حسین-۳
سه‌شنبه سوم محرم

عمرو بن حجاج، که سالار جناح راست سپاه کوفی بود بر یاران حسین حمله برد. هنگامی که نزدیك شد، یاران حسین بر زانوان نشستند و نیزه‌ها به روی آنان نگاه داشتند. سواران کوفی چون این بدیدند، بر جای ماندند. پس خواستند تا بازگردند، که یاران حسین بر آنان تیر گشادند. تنی چند از ایشان کشته آمدند و تنی چند زخم برداشتند.
پس باری دیگر از کناره فرات بر یاران حسین حمله بردند و ساعتی پریشان‌شان ساختند. یاران حسین مردانه جنگیدند و کوفیان را راندند. چون غبار فرونشست، مسلم بن عوسجه را بر خاك فتاده دیدند. حسین بر بالین مسلم بن عوسجه فرود آمد، و هنوز نیم‌جانی به تن داشت.
پس گفت: ای مسلم بن عوسجه، خدایت رحمت کناد.
پس این آیه خواند: پس از آنان برخی عهد به‌سر بردند و برخی چشم‌انتظارند و هرگز دیگرگونه نگشتند.
حبیب بن مظاهر نزدیك مسلم بن عوسجه شد و گفت: ای مسلم، مرگت بر من گران است، بشارت باد تو را به بهشت. پس مسلم به بانگی نزار گفت: خداوند بشارتِ خیرت دهد.
حبیب گفت: ساعتی دیگر به تو خواهم پیوست، ورنه می‌گفتم به پاس خویشی و هم‌کیشی وصیت کنی بدانچه خواهی، تا به جای آورم.
پس مسلم با دست به حسین اشارت کرد و گفت: تو را وصیت می‌کنم به این مرد که به جان در رهش کوشی.
حبیب گفت: به خدای کعبه، همین می‌کنم.
پس جانش برفت.
مردان عمرو بن حجاج به شادمانی بانگ برآوردند: مسلم بن عوسجه را کشتیم.
شبث بن ربعی معاشرانش را گفت: مادران‌تان بر شما بگریند، خویشتن به دست خویشتن می‌کشید و ذلیلِ دیگری می‌کنید و شادمانی می‌کنید که چون مسلم بن عوسجه‌ای را کشته‌اید؟ چون اویی کشته می‌آید و شما شادمانی می‌کنید؟]

گفت‌وگو با محمد حسین ملکیان؛ شاعر آیینی

گریه‌های پدرم مرا شاعر کرد

خاك سردی با خودش می‌آورد، اما چرا / خاك تو آتش به جان شیعیان انداخته

این بیت شعر حتما به چشم شما هم خورده و آن را خوانده‌اید و شاید چند روزی هم آن را زیرلب زمزمه کرده‌اید. به‌خصوص در ایام محرم. شاعر این بیت شعر عاشورایی، محمد حسین ملکیان است. شاعری جوان و اصفهانی که از بچگی با دستگاه امام حسین(ع) آشنا شده و در کنار دوستداران اهل بیت بزرگ شده و راه و رسم عاشقی اهل بیت را آموخته است. ملکیان متولد سال ۶۴ است و پدرش از جانبازان شیمیایی دفاع مقدس بوده که سال گذشته بعد از سال‌ها تحمل درد به جمع دوستان شهیدش می‌پیوندد. ملکیان از سال ۸۸ سرودن شعر را آغاز می‌کند و در سال ۸۹ اولین کتاب شعرش با نام نت‌های گریه‌دار منتشر می‌شود. جمع مکثر، توارد شخصی، تفسیر آه و بدبیاری دیگر کتاب‌های این شاعر که تاکنون منتشر شده‌اند.

ملکیان درباره ورودش به دنیای شعر می‌گوید: اولین شعرهایم درباره دفاع مقدس بود. احوالات پدرم را می‌دیدم، متاثر می‌شدم و درباره آنها شعر می‌گفتم.

گریه مردانه در دستگاه امام حسین(ع)

اولین رودر رویی این شاعر با درون و عمق آدم‌ها، هیات‌های عزاداری امام حسین(ع) بوده. هیات‌هایی که او به همراه پدر و مادرش به آنجا می‌رفته. خودش می‌گوید: اولین بار، گریه پدرم را در هیات عزاداری سالار شهیدان(ع) دیدم تا آن زمان تصور نمی‌کردم پدرم با آن ابهت،

گریه هم بکند، اما کمی که دقیق شدم، دیدم همه مردان در دستگاه امام حسین(ع) برای او و یارانش گریه می‌کنند. وقتی بچه بودم، هیات‌ها برایم به دوست‌داشتنی‌ترین مکان‌های دنیا تبدیل شده بودند. هیات‌ها سنتی‌تر از امروز مدیریت می‌شدند. ورود و خروج دسته‌ها به هیات‌ها نظم و زیبایی ویژه‌ای داشت. روضه‌خوان‌ها و مداح‌ها با زیباترین شکل شهادت امام حسین(ع) و یارانش را روایت می‌کردند و پذیرایی‌ها حال و هوای خاص خودش را داشت. الان هم هیات‌ها و عزاداری‌ها جلوه‌های خاص خودش را دارد، اما پایه‌های اعتقادی من در هیات‌های قدیمی شکل گرفت.

هیات ۴۱ منبر به یاد اسرای کربلا

پدر ملکیان، سال‌ها قبل هیاتی را پایه‌گذاری می‌کند به نام هیات ۴۱ منبر. به نیت ۴۱ مکانی که اسرای کربلا از آن مکان‌ها عبور داده می‌شوند. این هیات الان گسترده شده و ظهر تاسوعا در سطح شهر به راه می‌افتد و تا ۱۰ شب ادامه پیدا می‌کند. بیشتر سینه‌زنان و عزاداران هیات پا برهنه مسیر را طی می‌کنند. ملکیان می‌گوید: این هیات به یمن نام سیدالشهدا تا حالا حاجت خیلی‌ها را برآورده کرده و هر سال به تعداد آدم‌های هیات اضافه شده و ان‌شاءا... بیشتر هم می‌شود. این شاعر تاکنون صله‌های زیادی از اهل بیت(ع) گرفته. خودش می‌گوید: خیلی از آنها مرا شگفت زده کرده‌اند بس که صریح و نزدیك بوده‌اند و برخی آنقدر در تار و پود زندگی‌ام پیچیده‌اند که گاهی دیر متوجه آنها شده‌ام. بیشترین صله را تاکنون از امام رضا(ع) گرفته‌ام. آقا شرمنده‌ام کرده‌اند تا حالا.

ملکیان درباره تصویر ماندگاری که همیشه در ذهنش مرور می‌شود از حادثه کربلا، صحنه شهادت حضرت علی‌اصغر(ع) است. او می‌گوید: از لحظه‌ای که طفل شیرخوار امام حسین(ع) از آغوش مادر دست به دست می‌شود تا به بغل امام حسین(ع) می‌رسد و بعد آن‌گونه به شهادت می‌رسد، اوج مظلومیت امام حسین(ع) و اهل بیتش را برای همیشه در تاریخ ماندگار می‌کند. به نظرم تنها وظیفه کنونی ما این است که شخصیت امام حسین(ع) را به درستی بشناسیم. روضه و گریه بر حادثه کربلا بخش مهم وظیفه ماست، اما شناخت شخصیت و سبك زندگی سیدالشهدا هم از وظایفی است که از آن غفلت شده‌است.

هفتاد و دو راه

راه «زهیر»

علیرضا رافتی

اگر دو روز قبلش بهش می‌گفتند که راهی که می‌روی به حسین پسر علی (سلام خدا بر آن دو) می‌رسد، خنده‌اش می‌گرفت. آدم همیشه فکر می‌کند بلد راه است. آدم فکر می‌کند اوست که راه را می‌رود. غافل از این که راه است که او را می‌برد و جوری سرش را گرم پیچ و خم می‌کند که اصلا فکر نکند مقصد کجاست. این است که خدا امرمان کرده روزی ده مرتبه در نماز واجب بگوییم: راه مستقیم را نشان‌مان بده... ما راه ومقصد را نمی‌شناسیم. ما فقط پیمودن بلدیم. خداست که باید نمازمان را بپذیرد و راه درست را جلوی پایمان بگذارد.

زهیر هم از وقتی که یادش بود روی سجاده بود و ایستاده به نماز که: «اهدنا الصراط المستقیم» اما گمانش نمی‌رفت که مقصدش کجاست. شاید فکر می‌کرد مقصد همین است که برای اسلام شمشیر بزند و بشود شیر نبرد «بلنجر». فرقی هم برایش نداشت که شمشیرش در زمان خلافت عثمان آخته است و پای ولایت علی در نیام. همین شد که عصر روز نهم محرم سال ۶۱، در کربلا، یکی از سپاهیان کوفه رو به او گفت: ما تو را از شیعیان این خانواده نمی‌دانستیم زهیر! تو عثمانی بودی! زهیر گفت: چرا الان مرا نمی‌بینید؟ آیا استدلال نمی‌کنید که فدایی و پابه‌رکاب حسین پسر علی هستم؟ بعد به طعنه گفت: به خدا هیچ‌گاه به حسین نامه ننوشتم و پیکی به سویش نفرستادم و قول کمک ندادم. اما «راه» مرا با او یکی کرد...

این جای مقتل می‌مانم. «راه مرا با او یکی کرد.» این راه همانی بود که زهیر سر نماز طلبش می‌کرد و خودش نمی‌دانست مقصدش کجاست. تقریبا از بعد مرگ عثمان و شروع خلافت به‌حق امیرالمومنین بود که زره‌اش را آویخت و شمشیرش را در نیام کرد و به تجارت زد. بساط زندگی مفرحی گستراند و به سجاده نشینی‌اش خوش بود. به اهدنا الصراطش دل‌گرم بود.

از حج سال ۶۰ برمی‌گشت که خبرش دادند که قافله حسین هم مسیر ماست. دستور داد طوری پیش بروند که با حسین رو در رو نشود. خوش نداشت دوباره به بازی سیاست برگردد و بیشتر خوش نداشت با حسین هم‌صحبت شود. زمانی که دست به شمشیر بود و مرد سیاست، با پدرش علی دم‌خور نشده بود، حالا آسایش زندگی‌اش را با همراهی حسین عوض کند؟ در منزل «زرود» بود که پیک حسین رسید و نامه دعوت به دست زهیر داد. زهیر به ناچار، با اکراه خودش و اصرار همسرش راهی دیدار حسین شد. اما کسی که برگشت زهیر نبود. یا کسی که رفت او نبود و این که برمی‌گشت زهیری بود که عمری گفته بود «اهدنا الصراط المستقیم.»

وقتی برگشت در پوست خودش نمی‌گنجید. دستور داد خیمه‌اش را نزدیک خیام قافله حسین بزنند. هیچ کس نمی‌داند در دیدارشان چه گذشت. حسین چه خاکی را به نظر کیمیا کرد؟ اما زهیر با قافله همراه شد و صراطش در کربلا به مقصد رسید.]

آئین‌های عاشورایی

عزاداری ۲۰۰ ساله ماسوله‌ای‌ها

فاطمه مرادزاده

سوگواری اباعبدا... همه‌اش شور است و عشق و به قولی به برکت نام حسین(ع) خودش ردیف می‌شود، خوب هم ردیف می‌شود؛ هم برنامه‌های سخنرانی و نوحه‌خوانی و آیین‌داری‌اش و هم گریه‌کنان و عزادارانی که عشق حسین جذبشان می‌کند. اما تصور کنید اگر حتی همین مراسم پرشور با یك نظم و برنامه‌ریزی خاص و اصیل و خردمندانه همراه شود، مثل آنچه از حدود ۲۰۰ سال پیش در روستای گردشگری ماسوله گیلان اجرا می‌شود.

ماسوله را تقریبا همه‌مان به طبیعت زیبایش می‌شناسیم به روستای پلکانی‌ای که ایوان خانه‌هایش پر شده از گلدان‌های سفالی با گل‌های شمعدانی زیبای رنگارنگ، به آب و هوای دلچسب و به جنگل‌ها و کوهستان‌های سرسبز و پردار و درختش و البته به قدمت و اصالتش که به حدود هزار سال پیش برمی‌گردد؛ تاریخ و قدمتی که نامش را به عنوان اولین شهر تاریخی زنده کشور در سال ۵۴ به فهرست آثار ملی کشور برده است. به هر حال، رد همین قدمت و اصالت را می‌توان در آیین و رسوم ملی و مذهبی‌اش هم یافت؛ به‌ویژه در رسوم مذهبی و آیین عاشورایی‌اش که آن هم در فهرست آثار ناملموس کشور به ثبت رسیده و جالب این‌که نه خود عزاداری و آیین عاشورایی، بلکه نظام مدیریت سنتی حاکم بر این عزاداری ثبت شده، یعنی همان نظم و نظامی که در ابتدای مطلب به آن اشاره کردیم و اگر باشد حتما شور مراسم پرشورتر و حال و هوایش خاص‌تر و از برخی هرج و مرج‌ها جلوگیری می‌شود.

قصه نظام حاکم بر عزاداری ماسوله‌ای‌ها از آن قرار است که اولین بار در سال ۱۲۶۱ هـ.ق، یعنی ۱۸۰ سال پیش، ریش‌سفیدان ده ماسوله دور هم جمع شدند و برای برگزاری عزاداری دهه اول محرم برنامه منظمی تدارك دیدند. فکرش را بکنید حدود ۲۰۰ سال پیش و برنامه‌ریزی برای یك رسم و آیین محلی در یك روستای دورافتاده؛ برنامه‌ای بسیار حساب شده که از غروب آخرین روز ماه ذی‌الحجه (شب حلول ماه محرم) شروع می‌شود و پس از آن برای هر شب این دهه، مراسمی مختص همان روز و البته از پیش تعیین شده تا روز عاشورا برگزار می‌شود. البته آن بخش از مراسم که با آیین‌های خاصی همراه است، از شب هفتم محرم و با مراسم طوق‌بندی آغاز می‌شود و در روزهای بعد با مراسم دیگری همچون تشت‌گردانی، سنج‌زنی، زین‌گردانی، اسب‌گردانی، دسته‌گردانی، شربت‌دهی، شب‌الوداع، صبح قتلی و مراسم شب شمع‌دار ادامه یافته و در شب دوازدهم محرم پس از انجام مراسم خاکسپاری شهیدان کربلا و مراسم تعزیه‌داری در جوار بقعه عون بن علی، برنامه ماه محرم در ماسوله پایان می‌یابد. این مراسم با همین نظم و ترتیب نسل به نسل اجرا و منتقل شده و همچنان با صلابت در ماسوله اجرا می‌شود.]

کتاب محرم

مطمئن روضه بخوانید!

احتمالا این طرف و آن طرف به گوش شما هم رسیده که بعضی واعظان و مداحان روی منبر یا در مجلس عزاداری زبان به روضه‌هایی باز می‌کنند که مستند نیست و اشکال تاریخی دارد. حالا یکی از پژوهشگران رفته سراغ اولین کتابی که درباره این موضوع بوده و آن را گذاشته زیر تیغ نقد و بررسی. اجمالا اطلاع دارید که یکی از مهم‌ترین مقاتل عاشورا، کتاب «روضه‌الشهدا» نوشته ملاحسین واعظ کاشفی است که به گمان برخی نخستین مقتل نگاشته شده به زبان فارسی است. از انتقادات وارد بر این کتاب این بوده که در آن از روایات تاریخی ضعیف و غیرمستند استفاده کرده تا جایی که چهره‌های مشهوری مانند سیدمحسن امین، محدث نوری و شهید مطهری به انتقاد از آن پرداختند. حالا با گذشت نزدیک به ۵۰۰ سال از نگارش این کتاب، محمد حقی با رجوع به منابع دست اول تلاش کرده فرازهای تاریخی صحیح این کتاب را مستندسازی کرده و از این حیث، نقیصه «روضه‌الشهدا» را رفع کند. کتاب «روضه» که پژوهشی جدی در اسناد «روضه‌الشهدا» ملاحسین واعظ کاشفی است در ۲۹۶ صفحه و با قیمت ۳۸ هزار تومان به همت انتشارات کتابستان معرفت چاپ و راهی بازار نشر شده است.

مصباح‌الهدی

علی رئوف

خانه‌اش ته یك کوچه باریك و طویل بود که حتی تیر چراغ برق نداشت. روی هر کدام از کلیدهایش یك روکش خاص انداخته بود که با لمس کردن از هم تشخیص‌شان دهد. می‌گفت شب که به خانه می‌رسم، چشمم از تاریکی چیزی را نمی‌بیند، اما یك دهه محرم خانه‌اش می‌تابید. از سر کوچه که فاصله کمی هم نداشت مثل یك مشت یاقوت سرخ و زمرد سبز که وسط ریگ بیابان بدرخشد. حاج حیدر دهه محرم جای پرچم و کتیبه در و دیوار خانه را غرق لاله عباسی می‌کرد. شب‌ها خانه‌اش روضه بود. می‌گفت حسین مصباح الهدی است. یعنی روضه‌اش در انتهای مسیر تاریك و طویل دنیا می‌درخشد.
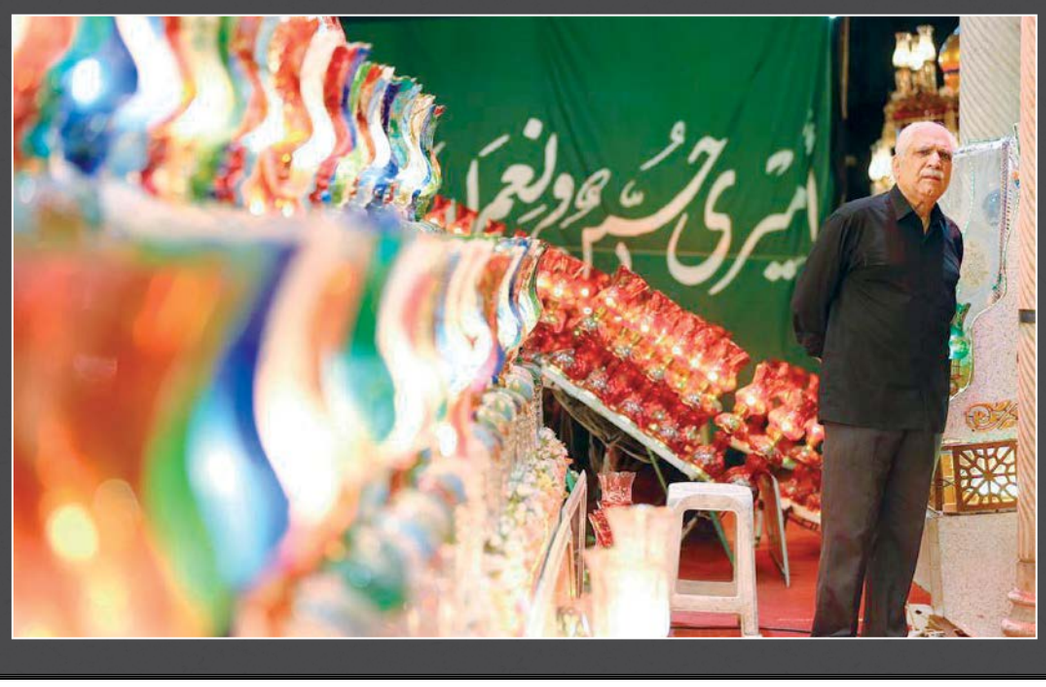
عکس: دیهیم خان‌بیگی